

## حرکت امام حسین(ع) از مدینه به سوی مکه و ماجراهای بین راه



فردای شب احضار به دارالاماره، امام حسین (ع) در کوچه های مدینه با مروان برخورد کرد. مروان خطاب به امام حسین (ع) گفت: من می خواهم شما را نصیحتی کنم که خیر شما را در آن منظور دارم.

امام حسین (ع) فرمود: بگو تا بشنوم.

مروان چنین گفت: من شما را به بیعت با یزید دعوت می کنم؛ زیرا خیر دین و دنیای شما در آن است.

امام حسین(ع) پاسخ داد: همانا همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. با اسلام باید بدرود گفت اگر امت اسلام به حاکمی همچون یزید گرفتار شود؛ من از جدم شنیدم که خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.

گفتگوی امام حسین(ع) و مروان طولانی شد و در آخر مروان در حال غضب و ناراحتی از آن حضرت جدا شده و کناره گرفت.

این بار سوم است که امام حسین(ع) از عدم بیعت سخن گفته است. البته یک نکته بسیار مهم نیز در کلام ایشان هست.

در اینجا امام حسین(ع) به مروان فرمود: تو به خیال خود مرا به خیر و صلاح دعوت می کنی که با یزید بیعت کنم؛ اما من معتقدم که با حکومت و خلافت یزید، اصل اسلام نابود خواهد شد.

پس از این حوادث، امام حسین(ع) تصمیم به حرکت گرفتند؛ چرا که از این به بعد ماندن در مدینه به مصلحت نبود؛ زیرا یزید، ولید بن عتبہ را که مردی مسالمت جو بود، به سرعت عزل کرد و به جای او عمرو بن سعید بن عاص را به امارت برگزید. عمرو بن سعید بن عاص از حاکمان حکومت امویان و مروانیان و از بد خواهان کینه توز نسبت به آل پیامبر(ص) بود و مردی فاسق و خبیث بود.

عمرو بن سعید مردی خطر ساز بود و هر لحظه ممکن بود امام حسین(ع) به خاطر بیعت نکردن با یزید کشته شود و این کشته شدن هیچ نتیجه ای برای اسلام در بر نداشته باشد. نمونه اینکه، بعد از رسیدن به حکومت مدینه، در اولین فرصت، لشکری به جنگ عبدالله بن زبیر، مخالف دیگر حکومت یزید فرستاد. بنابراین بی تردید اولین اقدام نظامی را علیه امام حسین(ع) در همان مدینه انجام می داد و حضرت امام حسین (ع) را در خانه خود محاصره کرده و به قتل می رساند.

وداع امام حسین (ع) با برادر محمد بن حنفیه

مقصد امام حسین(ع) از ابتدا مکه بود. ابوالقاسم محمد بن حنفیه(برادر امام حسین) کمی پیش از حرکت امام حسین(ع) به نزد ایشان آمد و گفت: برادر فدایت شوم. تو محبوب ترین و عزیز ترین کسی نزد من هستی. به همین دلیل امکان ندارد که من خیر خواهی و نصیحت خود را برای شخص دیگری غیر از تو ذخیره کنم. من می خواهم چیزی را به تو بگویم و از تو تقاضا می کنم که آن را از من بپذیری.

امام حسین (ع) فرمود: برادر! هر چه نظر داری بگو که من گوش می سپارم.

محمد بن حنفیه عرض کرد: ای برادر! تو در نزد من از همه کس محبوب تر و عزیزتری، هیچ کس را اندرز نتوانم گفت که شایسته

تر از تو باشد. چندان که توانی با یاران خویش از یزید و از شهر های تحت حکومت او دوری گزین؛ آنگاه کسانی پیش مردم بفرست و آن ها را سوی خویش بخوان. اگر با تو بیعت کردند، حمد خدا را خواهیم گفت و اگر بر گرد کس دیگری فراهم آمدند، خدا به سبب این، دین و عقل تو را نگاهد و جوانمردی و فضیلت از میان نمی رود. بیم دارم به یکی از این شهر ها وارد شوی و پیش جمعی از مردم بروی که خود در میان خویش اختلاف کنند و گروهی از آن ها با تو باشند و گروهی دیگر بر ضد تو با هم بجنگند و تو هدف نخستین نیزه های ایشان باشی و خون کسی که خود و پدر و مادرش از همه مردم امت بهتر هستند بیهوده بریزد.

جواب امام حسین (ع) این بود: برادر! من باید بروم.

محمد بن حنفیه گفت: برادر! حال که می خواهی بروی، بسوی مکه برو. اگر آنجا ایمن بودی که چه بهتر و گرنه به ریگستان ها و به قله کوه ها پناه ببر و از شهری به شهری نقل مکان کن، تا ببینی کار مردم به کجا می انجامد و بتوانی مصلحت خویش را شناسی که رای صواب و دوراندیشی این است که از پیش برای کارها آماده باشی؛ اما اگر به هنگام رخ دادن حوادث به آن ها وارد بشوی، کار پیچیده می شود.

امام حسین (ع) فرمود: ای برادر! اندرز گفתי و شفقت آوردی. امیدوارم رای تو صواب باشد.

در واقع ایشان به این درخواست محمد بن حنفیه پاسخی نداد؛ ولی بنابر نقل فتوح ابن اثم، امام حسین (ع) به برادرش جواب داد و در آن هدف اصلی سیاست خود را تبیین کرد. ایشان به برادر فرمود: ای برادر! به خدا قسم اگر در تمامی دنیا هیچ جا و پناهی نداشته باشم، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد.

می بینیم که امام حسین (ع) باز هم بر همان نکته ی کلیدی و اساسی دست می گذارد که با یزید به هیچ وجه بیعت نمی کند. این چهارمین بار است که این نظر در رفتار و گفتار امام حسین (ع) دیده می شود.

دیدار امام حسین (ع) با عبدالله مطیع

امام حسین (ع) از مدینه حرکت کرد و به سوی مکه رهسپار گردید. در بین راه مردی به نام عبدالله مطیع عدوی به خدمت امام حسین (ع) رسید؛ او از آن حضرت درخواست کرد: یا ابا عبدالله! جانم به فدایت؛ قصد کجا داری؟ امام حسین (ع) فرمود: هم اکنون قصد آن دارم که به مکه بروم و چون به آنجا رسیدم، از خداوند درخواست خیر می کنم. عبدالله بن مطیع عرض کرد: خداوند خیر و نیک را در آنچه قصد کرده ای برایت رقم بزند؛ ولی من یک نظر مشورتی دارم که خوب است از من بشنوید.

امام حسین (ع) فرمود: بگو، نظرت چیست؟

عبدالله بن مطیع عرض کرد: برحذر باش! چون به مکه رسیدی، اهل عراق تو را به فریب دچار نکنند؛ زیرا در عراق بود که پدرت کشته شد و در عراق بود که به برادرت سوء قصد شد و او مجروح و زخمی گردید؛ آن چنان که نزدیک بود جانش را از دست بدهد. در حرم (مکه) بمان که تو در حال حاضر سید و آقای عرب هستی و مردم حجاز کسی را بر تو بر نمی گزینند و از همه جا به سوی تو روی خواهند آورد. از حرم دور نشو؛ همه کسی من فدای تو باد. به خدا قسم که اگر تو کشته شوی، اهل بیت تو نیز به خاطر کشته شدن تو، به هلاکت می رسند و همه ی ما (اهل ایمان) نابود خواهیم شد.

تا آنجا که از تاریخ می دانیم، امام حسین (ع) سخنان او را شنید ولی جوابی نفرمود و با او وداع کرد و به سوی مکه روانه شد.